

شعر جهادی



تقدیم به چشمان معصوم کودک روستا

.....

از زمانی که به دنیای تو عادت کردم
به تو اندازه خورشید حسادت کردم
هر کجا رفتم و هر گاه درختی دیدم
از تو و سادگی و عشق روایت کردم
یاس و نرگس همه از چشم تو پیدا میشد
زین جهت بود که ابراز ارادت کردم
تو که لبخند زدی از ته دل فهمیدم
شرط مکتوب خدا را رعایت کردم
رنج و محرومیت بازی الفاظ بد است
به خدا در دلم احساس خجالت کردم
عطش و داغی صحرای دلت باعث شد
من بیدل هوس فیض شهادت کردم
حین خدمت به تو و اهل دلت در خوابی

کربلا از همان دشت زیارت کردم
هدفم غیر... و به جرات گویم
گل ایام خدا را من عبادت کردم

.

شاعر: از بچه های گمنام جهادی یه جایی که نمیدونیم کجاست...